

بدعت‌ها و غرابت‌های یک رئیس‌جمهور

جمال کاظمی

ویژه نامه اعتماد ملی، بهار ۸۵



چکیده: آقای کاظمی در نوشته خود، به دنبال ترسیم مراحل تکامل زنجیره قدرت اصول‌گرایان می‌باشد، که این آرزوی دیرینه به وسیله حلقه دوم این جریان، به مرحله ظهور رسیده است.

اگر چه در تعلق خاطر عموم حکمرانان ارشد جمهوری اسلامی ایران، به بنیان‌های انقلاب ۵۷ کمتر کسی شبهه دارد؛ دآوری عامه حکم می‌کند که این حکمران جدید جمهوری اسلامی است، که جلوه و جوهره بارز یک انقلابی ارتدوکس را دارد، در حالی که روند تحولات درونی جمهوری اسلامی، به واسطه ظهور سیاستمدار عمل‌گرایی چون، اکبر هاشمی رفسنجانی و دولتمرد اصلاح‌گرایی چون، سید محمد خاتمی رنگ و آهنگی دیگر می‌یافت. کسب کرسی ریاست جمهوری توسط فرد اصول‌گرایی چون محمود احمدی‌نژاد، بیرق بازگشت به قرائت‌های ارتدوکس انقلابی را برافراشت. به این ترتیب آغاز ریاست اصول‌گرایان ارزشی بر جمهوری اسلامی، در واقع پایان اشتیاق شانزده ساله‌ای بود که در ابتدا تکنوکرات‌ها و سپس اصلاح‌طلبان برای روزآمد کردن منطبق انقلاب ۵۷ به خرج دادند. اینک نه نشانی از حضور تکنوکرات‌ها در پست‌های عالی و اجرایی حاکمیت می‌توان یافت و نه سراغی از مداخله و مشارکت اصلاح‌طلبان در مراکز ارشد تصمیم‌گیری. نوستالژی بیست و هفت ساله راست‌گرایان برای کسب کرسی ریاست بر جمهوری اسلامی اکنون پاسخ یافته

است. گویان که راستگرایان همواره کشیده‌اند در سیاست‌های تبلیغی خود بر بی‌اعتنایی شان به صندلی قدرت تأکید کنند. اما تقریباً در هیچ کنش انتخاباتی نبوده است که غایب باشند. در تمامی رقابت‌های انتخاباتی و در تمامی سطوح آن، اعم از انتخابات ریاست جمهوری، خبرگان، مجلس شورای اسلامی، شوراهای شهر و حتی انتخابات اقماری محدود و تخصصی‌ای چون مجامع اصناف و اتاق بازرگانی، راستگرایان با تمام قامت حضوری مقتدر و فراگیر داشته‌اند. این واقعیت به خودی خود ثابت می‌کند که نمایش استغنا نسبت به قدرت از سوی راستگرایان، کارکردی عمدتاً تبلیغی و تنزه‌طلبانه داشته است. در بطن این نمایش استغنا، اشتها و اشتیاق پر التهاب راستگرایان را نسبت به احراز قانون‌های قدرت ارشد به خوبی می‌توان دید. اکنون آن اشتیاق، پاسخ گرفته و نوستالژی رنگ باخته است. راستگرایان زمانی که نهاد قضا را در چنگ گرفتند، یازمانی که برخی از ادوار مجلس شورای اسلامی را از آن خود کردند و یا حتی زمانی که انتخابات شوراها را با پیروزی پشت سر گذاشتند، هنوز زود بود که آن اشتیاق و نوستالژی را «پاسخ یافته» به شمار آورند. چرا که به خوبی دریافته بودند قدرت، هنگامی شیرین و کارآمد است که «یکپارچه، کامل و فراگیر» باشد. آخرین حلقه از حلقه‌های مفقود قدرت را اردوی راستگرایان، قدرت ارشد اجرایی بود. راستگرایان به هر گرایشی که داشته باشند و به رغم همه اختلافات و انشعابات درونی که دارند، قطعاً سپاسگزار محمود احمدی نژاد خواهند بود که حلقه پایانی از زنجیره قدرت را فتح کرد و آخرین و برترین نقطه اتکای بازی سیاست را به عنوان تحفه‌ای نایاب و دیرپاب، به جمع راستگرایان ارمغان آورد. در واقع آنچه در سوم تیر اتفاق افتاد، عطیه و هدیه نسل دوم راستگرایان به نسل اول ایشان بود.

محمود احمدی نژاد از اصحاب حلقه تفکر موسوم به راست، در ساخت سیاسی جمهوری اسلامی است. حلقه‌ای که از آغاز سوء ظنی شدید نسبت به گرایش‌های نواندیشی دینی و سیاسی داشته است. زبانه‌های این سوء ظن آن‌گاه شعله‌ورتر شد که، دولت اصلاح‌گرای خاتمی، بر میراث بازمانده از دولت توسعه‌گرای رفسنجانی تکیه زد. هر قدر دولت موسوم به سازندگی، بر تزریق انضباط تکنوکراسی در راستای توسعه اقتصادی ایران تأکید می‌ورزید، دولت موسوم به اصلاحات بر آداب دموکراسی در راستای توسعه سیاسی ایران دامن می‌زد. این دو دولت با وجود تعارضاتی که بعضاً داشتند دست‌کم در یک نکته به اتفاق نظر می‌رسیدند: روزآمد کردن منطق درونی انقلاب، و وداع با ارتدوکسی انقلاب.

بازتاب اندیشه ۷۵

۲۸

بدعت‌ها و
غرایب‌های یک
رئیس‌جمهور

هاشمی رفسنجانی گواين که همواره از اعضای جامعه زوحنایت مبارز - اصلی ترین و سنتی ترین تشکل راستگرانی جمهوری اسلامی - بوده است، اما دیگر کمتر کسی است که نداند مرزهای عقیدتی و سیاسی او با تشکل متبوعش آن قدر بلند و بعید است که نتوان او را از همفکران این تشکل به شمار آورد. به این ترتیب واقعیت تلخی پیش چشم راستگرایان هویدا شد: ظرفیت رقابتی راستگرایان به پایان رسید.

درست در آستانه فصل سردی که یأس راستگرایان آینده حیات سیاسی این تشکل را تهدید می کرد، طیف تازه ای متشکل از برخی نسل دومی های راستگرایان، در سایه عزلت و انزوای سیاسی خود، رفتار جناح پیروز و کامیاب و نیز رازهای شکست جناح نابختیار را رصد می کرد. کانون تجمع این طیف تازه جامعه اسلامی مهندسین و جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی بود، هسته ای نسبتاً محدود از مدیرانی که بعضاً در سطوح میانی حاکمیت تجربه خدمت داشتند، اما سیاست های عام دولت های سازندگی و اصلاحات، آنها را به حاشیه رانده بود. محمود احمدی نژاد، استاندار اسبق اردبیل که اینک بار مسؤولیت استانداری را بر زمین نهاده بود و در دانشگاه علوم و صنعت به تدریس اشتغال داشت، عضو ثابت و پر تحرک این هسته بود. او به همراه کسانی چون: محسن یحیوی، احمد توکلی، محمدرضا باهنر، حسین فدایی و علی دازابی اصلی ترین حاملان تحلیل در حلقه این طیف نوظهور بودند. گام اول این هسته نوظهور، تدارک نامی برای یک جریان جدید بود، جریانی که ضمن حفظ پیوندهای استراتژیک با احزاب پدر خوانده، نامی نو داشته باشد و شاخص های تحول خواهی راحتی در نام نیز رعایت کند: «جمعیت آبادگران ایران اسلامی». بداعت ها و غرابت های محمود احمدی نژاد در مقام یک رئیس جمهور یکی دو تان نیست. او بی گمان از حیث روانشناختی به طیفی از سیاستمداران تعلق دارد که در خود، رسالتی برای احیای فضیلت های خاموش شده انقلابی احساس می کنند.

در ذهن او گویا این ایده خطور و خنجان می کند که، انقلاب اسلامی در گذار تاریخی اش، به ورطه انحراف در غلطیده است. کم نیستند کسانی که به بروز «آفت» در نهال انقلاب اسلامی حکم می دهند اما سخن از «انحراف» گفتن سخنی البته بدیع و غریب است. تصویری که او از «امروز» انقلاب عرضه می کند تصویر هولناکی است، تصویری که فساد در عمق آن رسوخ کرده و دندان مدیران شاخص را به چرب و شیرین دنیوی آلوده نموده است. شاید او به این عبارت منتسکیو از بن استخوان باور کرده است که «بدترین فساد، فساد

بهترین هاست». محمود احمدی نژاد گویا بر آن است که از میانه راه بیست و هفت ساله انقلاب، دامنه فساد حتی دامان «بهترین‌ها» را نیز گرفته است، او به برکت سنخ روانشناختی‌اش، خود را در موقعیتی فرض می‌کند که مأمور است مسیر منحرف را تصحیح کند. برای او این تصحیح، از رهگذار رویکردهای «اصلاحی» ناممکن می‌نماید. به این اعتبار اگر امیدی به ترمیم این انحرافات هست جز در سایه رجعت به روح انقلاب و روحیه انقلابی امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین پای نظریه مشهور «انقلاب در انقلاب» به میان خواهد آمد. او شاید تصور می‌کند که حاصل دو دولت سازندگی و اصلاحات، تضعیف روحیه یکپارچه ملی و هویت ایرانی - اسلامی در برابر سرمشق‌های جهانی است. به این اعتبار تلاش دارد با دامن زدن به رفتار و سلوک انقلابیون ۵۷، روح جمعی یگانه‌ای را به توده ایرانی تزریق کند و از این طریق هویتی متمایز برای ایرانیان به ارمغان آورد. این‌گونه است که در عرصه سیاست‌های داخلی به دامان سلوک و سیره توده‌گرایان می‌آویزد. در عین حال به حکم اقتضائات روزگار نمی‌تواند از عنصر توسعه و بهبود وضعیت معیشتی و اقتصادی مردم صرف‌نظر کند. اگر چه در کلام او، مفهوم توسعه الزاماً واجد ویژگی‌های نوین و مدرن این واژه نیست. اما به هر دوی شعر بلند «توسعه» را، دائماً با ترجیح‌بند مکرر «عدالت» همراه می‌کند. حاصل این انتزاج آن است که، انگار می‌خواهد هم امیرکبیر باشد هم مصدق هم شمایل رجایی را به خود بگیرد هم شیوه رفسنجانی را، هم خاتمی باشد هم میرحسین موسوی. احمدی‌نژاد به خوبی دریافته است که، عنصر اقتدار کاریزمایی در ساخت سیاسی حاکمیت، به شدت آسیب دیده است و لذا می‌کوشد این محبوبیت کاریزماتیک را هم در ساحت مذهب و هم در ساحت سیاست احیا کند.

آن سوی این جبهه، به گمان او عنصری از نسل اول انقلاب سنگر دارند. عناصری که عمده‌ترین حامیانشان، مدیران افزون خواه و زیاده‌طلب هستند. افسوس که پشتیبانی عقیدتی و ایدئولوژیک این نبرد، دیگر با نواندیشان و رفرمیسیت‌های مذهبی همچون مطهری و بهشتی نیست. احمدی‌نژاد گویا از خاطر برده است که، بنیان‌تئوریک انقلابی که او در صدد استمرارش برآمده، دست‌کم آراء و نظرات کسانی چون مطهری و بهشتی است. (از روشن‌فکرانی چون شریعتی بگذریم). احمدی‌نژاد به انقلاب باز می‌گردد اما به انقلابی که پیشوای نظری‌اش محمد تقی مصباح یزدی است نه مرتضی مطهری. به این ترتیب احمدی نژاد دل ربوده تصویری از انقلاب است که چندان با واقعیت انقلاب ۵۷ همخوان نیست.

بازتاب اندیشه ۷۵
۳۰
بدعت‌ها و
غرایب‌های یک
رئیس‌جمهور

صف‌بندی او با انقلابیون از همان زمانی که هنوز دانشجوی بود و در حلقه دانشجویان انقلابی به بحث می‌پرداخت و حتی اقدام ایشان را در اشغال سفارت آمریکا سرزنش می‌کرد و بر اولویت فتح سفارت شوروی تأکید می‌ورزید، پیدا بود. به این ترتیب نظامی «تخیلی» از مفاهیم حکمرانی در ذهن سیاستمدار ارشد ایرانی شکل می‌گیرد: به واسطه تأکید خاص بر عدالت، به ورطه سوسیالیسم تخیلی در می‌غلطد، به واسطه میل مفرط به احیای انقلاب از طریق تکیه بر آراء و نظرات مصباح یزدی، به ورطه انقلاب تخیلی در می‌غلطد.

احمدی نژاد پیشوای گریز - اگر نه ستیز - از مفاهیم مدرن است. در ادبیات او واژگانی چون طبقه متوسط، جامعه مدنی، تحزب، آزادی و... هیچ فرکانسی ندارد. او حتی اگر به گفتمان انقلاب ۵۷ نیز نظر کرده باشد، منطقاً نمی‌تواند از این مفاهیم بی‌خبر باشد. انقلاب ۵۷ که حتی به گفته بسیاری از سران ارشد جمهوری اسلامی، گام تکاملی جنبش مشروطیت بود. در بطن خود، انبوهی از مفاهیم مدرن سیاسی را فرض گرفته بود و احمدی نژاد نمی‌گیرد. او از اساس با جهان مدرن و ملزومات و ملحقاتش صف‌بندی دارد. انقلاب تخیلی برای او حاصلی جز این نداشته است.

برای احمدی نژاد بسی دشوار است که، از اسب انقلابی‌گری فرود آید. او همچون بسیاری از حکمرانان تاریخ، که می‌گفتند «ما جهان را روی زمین اسبان فتح کردیم و روی زمین اسبان هم باید مهار و اداره کنیم» می‌گوید: ما با روحیه انقلابی، نظام سلطنتی را برانداختیم و با همان روحیه هم باید، نظام جایگزین را، اداره کنیم. برای او گویا منطق یعنی منطق انقلاب و هیچ شق و شیوه دیگری برای رفتار منطقی متصور نیست. هر آنچه از جنس مقتضیات زمان و مکان است، در پر تو منطق انقلاب رنگ می‌بازد، هر آنچه سخت و سنگین است، در پیشگاه نگاه انقلابی دود می‌شود و به هوا می‌رود. بنابراین شاه کلید حل بحران‌ها، انقلابی‌گری است، انقلابی به روایت انقلابیون تخیلی.

انصاف باید داد که پاره‌ای از آنچه درباره وضعیت اجتماعی کشور پس از روی کار آمدن احمدی نژاد گفته می‌شود، هنوز به عرصه تحقق درنیامده است. گفته بودند وقتی احمدی نژاد بیاید، جزو اولین سیاست‌هایش مثلاً برچیدن آنتن‌های ماهواره از بام خانه‌های مردم است، یا پوشش دختران و زنان با تنگ نظری‌هایی مواجه می‌شود، یا مسیر تردد روزانه دختران و پسران در پیاده‌روها تفکیک می‌شود، یا مردان به حفظ ریش و زنان به استفاده از روبند و نقاب ملزم خواهند شد، یا پیکر شهدا در کوچه خیابان‌های شهرها دفن می‌شود، یا...

اما هنوز هیچ خبری از اینها نیست. او خود را با مردم در نینداخته است. گویا رقیب او نه مردم - حتی مردمی که دلی نامهربان با ارزش‌های انقلابی دارند - بلکه «نسل اول» است. اینک می‌توان حکم کرد در شرایطی که، دههٔ دوم انقلاب اسلامی اگر چه با سعی هاشمی رفسنجانی معطوف به روز آمد کردن منطق انقلاب با منطق زیست‌نوین جهانی بود و سیدمحمد خاتمی آن را در شاخه‌ای دیگر استمرار داد، ربع دوم حیات انقلاب با تلاش احمدی نژاد برای تجدید عهد با تصویر متفاوت از انقلاب و انقلابی‌گری آغاز شده است. اما شاید این سیاستمدار ریزنقش، که همواره بر ظهور نشانه‌های زوال دولت‌های بزرگ و برتر جهان تأکید می‌کند، دست‌کم یک ربع قرن دیرتر به صحنه سیاست حرفه‌ای درآمده است. او هر چند هم به حمایت کانون‌های عالی و ارشد قدرت نظام پشت گرم باشد، از تن دادن به منطق تحولات جهان جدید نمی‌تواند احساس استغنا کند.

● اشاره

نویسنده محترم در این مقاله که آن را، با عنوان بدعت یک رئیس‌جمهور ارائه نموده‌اند، با اشاره کردن به یکسری عناوین قابل تأمل، به سنجش یک جریان دخیل در سرنوشت انقلاب و بالخصوص فردی از این نسل پرداخته که سرشت این نوشته، جنبهٔ نقدینگی این جریان را دارد که در آن، می‌توان به یکسری مطالب اشاره داشت:

از جمله پارادوکسی است که، در این نوشته بین عنوان و سیر مطالبی که نگارنده به دنبال آن می‌باشد، وجود دارد. حال آن‌که آقای نگارنده با انتخاب واژه [ارتدوکس] که به معنای سنتی محض است، به دنبال فهم آن است که خواهان برگشت به گذشته و سنت در دنیای مدرن و پست مدرن است.

نکته دیگری را که می‌توان بدان اشاره داشت کلی‌گویی و یکسان تلقی کردن بین سنت و ارتدوکس است، حال آن‌که واژهٔ ارتدوکس به معنای تعصب محض و بدور از عقلانیت نسبت به سنت است، نه هر اندیشه‌ای که ریشه در گذشته و اصول و ارزش‌هایی دارد که اصل و مبنای سیر تحولات آن تفکر است و از آن به عنوان سنت در مقابل مدرن تعبیر می‌شود. سؤالی که باقی می‌ماند این است آیا مدرن شدن و تجدد در مطلق کنار گذاشتن سنت است یا خیر؟

بسیاری از متفکران غرب رسیدن به تجدد و تمدن خود را مدیون درس گرفتن از سنت می‌داند نه مطلق کنار گذاشتن آن.

پانزدهم آندیشه ۷۵

۳۲

بدعت‌ها و
غرایب‌های یک
رئیس‌جمهور